اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 وقد تحقق عندهم أن الشیء الوحدانی لا یندرج تحت مقولتین إلا بالعرض

 در مسالة فصل و حقیقتش با حقیقت فصل و اتحادش با جنس بود كه عرض شد آنچه را كه ما فصل می‌دانیم واقعاً آن فصل شیء نیست بلكه آثار خارجی اوست و آثار با خود آن حقیقت و ماهیت و هویت متفاوت است و این مساله مسلّم است كه شیء وحدانی لا یندرج تحت مقولتین الا بالعرض یك شیء واحد من حیث أنَّه واحد این نمی‌تواند در تحت دو مقوله حقیقه‌الماهیه قرار بگیرد الا بالعرض یعنی حقیقتش و ماهیتش مصداق برای آن مقوله نیست بله ممكن است بالعرض مقولتین یا مقولات مختلفه بر او عارض بشوند ولكن خودش یك حقیقت و ماهیت دیگری دارد بل الفصل بالحقیقة هو الذی له مبدأ هذه الأمور فصل مبدأ این امور است، مبدأ این امور متعدده و متفاوته و معروضیت برای مقولات مختلفه خود فصل است و بواسطة فصل است كه این مقولات می‌توانند با اختلاف خودشان عارض بر این حقیقت بشوند، ماهیت بشوند وهکذا فی نظائره در نظایر این هم همینطور است نظایر همین فصل هم مساله اینطور است مساله اختصاص به فصل ندارد فکل معنی هر معنایی را شما می‌خواهید تصور بگیرید نوع و جنس یا حقیقت فصلیه، هر موضوعی إذا اعتبر معه معنی آخر اگر یك معنای دیگری با او معتبر باشد فإن کان مما یغایره بحسب التحصل و الوجود فذلک المعنی لیس فصلا له بل عرضا خارجا عنه اگر این به حسب تحصل و وجود است كه مغایرت با او دارد یعنی این معنا خودش فی حد نفسه اقتضای این معنای دیگر را نمی‌كند بلكه از باب تحصّل و وجود است یعنی چون در خارج وجود پیدا كرده طبعاً این معانی مختلفه بر او حمل می‌شود، عارض می‌شود خود انسان، خود حیوان فی حد نفسه خودش اقتضای ـ فرض بكنید ـ آكلیت، اقتضای حركت و اقتضای عروض اعراض متفاوته از كیفیات و كمیات را ندارد، ماهیت انسان و آن مصداق انسان، خودش فی‌حدنفسه چیزی نیست آن اقتضای این عوارض را ندارد فقط همان مصداقیت برای حیوانیت است ولی شما می‌بینید این عوارض مختلفی در عالم وجود برایش حمل می‌شود، می‌خورد، می‌خوابد، حركت می‌كند، راه می‌رود هیچكدام اینها جزء فصلیت انسان نیست علم پیدا می‌كند، جهل نسبت به یك موضوع پیدا می‌كند و جهل مركب پیدا می‌كند كه خود او یك مرحلة علم است علم یعنی اعتقاد است در واقع، اینها همه اموری است كه داخل در آن ماهیت انسان نیست ولكن به حسب وجود، این عوارض بر او عارض می‌شوند خب این معنا، معنای كه اعتبار شده است این معنا عرض است و داخل در حقیقت او نیست

 وإن کانت المغایرة بینهما باعتبار الإبهام و التحصل کان فصلا

 اگر مغایرت بین اینها به اعتبار ابهام و تحصّل است یعنی آن معنایی كه در این ذات اخذ می‌شود آن معنایی نیست كه فقط در وجود بخواهد بر این هویت خارجیه حمل بشود نه! اصلًا در نفس تصور این ماهیت آن معنا هم اعتبار می‌شود منتهی این اعتبار را وقتی كه شما می‌خواهید معنا كنید ترجمه كنید شرح بدهید، توضیح بدهید این معانی را بر او حمل می‌كنید وقتی كه می‌گویید انسان چیست؟ شما می‌آیید و این فصل را، فصل انسانیت را می‌آیید توضیح می‌دهید برای این انسان و آن عباراتی را كه به كار می‌برید آن مفاهیمی را كه در قبال این انسان، نفس انسان استعمال می‌كنید این معنا می‌شود چی؟ این همان فصل است كه دارد توضیح پیدا می‌شود مثلا در نفس ناطقة آدمی شما می‌گویید كه حقیقه قابله لادراك الحقایق الكلیه فرض كنید والتجرد التام والقرب الی مبدئه و ربط الی مبدئه و فاعله این مسائلی را كه شما در اینجا دارید مطرح می‌كنید هركدام اینها یك مفهومی دارد، یك ماهیتی دارد كه آن ماهیت خود فصل نیست چون معنا ندارد كه یك فصلی ده تا لغت برایش وضع شده باشد تقرّب، تجرّد، مبدأ، استعداد، ادراك علوم كلیه اینها همه چیزهایی است كه فصل نیست ولكن این مفاهیم را و این عبارات را شما در تبیین و در توضیح فصل آوردید و این افتراق بین موضوع و بین محمول، این افتراق در ابهام و تحصل است افتراق در توضیح است ولی شیء دیگری در اینجا نیست این دیگر عوارضی نیست كه بخواهد به وجود برگردد و وجود خارجی اقتضای این ظهور را می‌كند خود همین حقیقت فصلیه انسان دارای این خصوصیاتی است كه این خصوصیات به خود ذات او برمی‌گردد نه به آن وجود خارجی او برمی‌گردد لذا ما می‌بینیم وقتی كه انسان از این دنیا می‌رود گرچه وجود خارجی ندارد و وجود مثالی پیدا می‌كند ولكن این معانی و عباراتی كه برای فصلیت او ذكر شده است می‌بینیم این عبارات همراه با او در آن عالم هم هست یعنی به همان سیر و همان جنبة تبدل به فعلیت‌ها، همان ارتقاء، همان تجرد و همان ادراكات علوم در همان‌جا هم هست.

 خود رسول اللَه هم می‌فرماید الهی زدنی فیک تحیرا این الهی زدنی فیک تحیرا اختصاصی فقط به زمان حیات رسول خدا كه بگوییم از عوارض وجود است نیست، بلكه در همه اطوار وجود این حقیقت ادراك معانی كلیه با نفس انسان معیت دارد الان هم رسول خدا دارای ادراك حقایق كلیه و هنوز هم مستدعی این رب زدنی فیک تحیرا است نه اینكه الان كه آن دنیا رفته دیگر تحیرش تمام شده و دیگر به مقام فعلیت تام رسیده است و دیگر هیچ شائبه‌ای از شوائب وجود بر رسول خدا این مخفی نیست نه، تا ذات الهی لا یتناهی است و مطلق است این رب زدنی فیک تحیرا وجود دارد هر وقت آن ذات الهی به حدی رسید به حد یقفی رسید آن موقع دیگر استدعای رسول خدا تمام می‌شود و آن ذات هیچ گاه تمام نخواهد شد و آن استدعا هیچ‌گاه تمام نخواهد شد هیچ فرقی ندارد.

 الان ادراك حقایق برای رسول‌اللَه مثل ادراك زمان حیاتش است تفاوتی ندارد منتهی آن موقع با آن بدن عنصری و مادی بود الان با بدن مثالی است در روز قیامت تجرد هم بیشتر می‌شود تفاوتی از نقطه نظر نفس ناطقه ندارد آنچه كه در اینجا تفاوت داشته است بدن عنصری این افراد است نه همان حقیقت نفسیت و فصلیت، فصلیت، فصلیت دارد چه در این دنیا باشد آن نفس ناطقه فصلیت برای انسان است انسانیت دارد از این دنیا به دنیای دیگر برود و لباس خود را عوض كند باز آن نفس ناطقه وجود دارد، باز عالم برزخ را تبدیل به عالم دیگر بكند باز نفس ناطقه هست و تا وقتی كه نفس و آن آثار نفس ناطقه و لوازم و ملزومات نفس ناطقه، ملزوم نفس ناطقه این ادراك حقایق است آن ملزوم چه در این دنیا باشد و چه در عالم برزخ و مثال باشد و چه در عالم دیگر باشد آن همیشه هست، اینطور نبوده كه نفس ناطقه اقتضای ملزوم خود را در این عالم به واسطه حضور در این عالم بكند حضور در این عالم فقط صرفاً برای كسب فعلیت بود كه البته آن هم در تحت شرایط خاص چه بسا افرادی كه در این عالم به آن فعلیت‌ها نمی‌رسند و فعلیت‌ها را در پس از انتقال در آن دنیا به دست می‌آورند آن بچه‌ای كه در سن پنج سالگی از دنیا می‌رود و در این دنیا قابلیت رسیدن به فعلیت را از دست می‌دهد نفس ناطقة او در آن دنیا به آن مراتب كمالیه خودش خواهد رسید الان شما نگاه كنید افراد به سوریه می‌روند و در حرم حضرت رقیه می‌روند و در آنجا خطابشان و صحبت‌شان با این حضرت رقیه چیست؟ خطاب یك خطابی است كه این طفلی را در اینجا دفن كردند و این طفل هنوز به آن مراتب فعلیت نرسیده، از این دنیا رخت بربسته در حالی كه الان در این زیارتی كه انسان می‌كند كه نباید زیارت یك طفل را بكند زیارت، زیارت یك انسان كامل و یك عارف لله و یك فرد متحقق به فعلیات ولایت كلیه است با این دیدگاه انسان باید برود و در آنجا زیارت بكند ما كه الان داریم می‌رویم در حرم سیدالشهداء آنچه را كه در آنجا هست یكی خود سیدالشهداء و یكی هم حضرت علی اكبر و دیگری بنابر روایات حضرت علی‌اصغر است، آن توجهی كه زائر در حرم سیدالشهداء می‌كند به امام حسین و حضرت علی‌اكبر و حضرت علی‌اصغر آن چه توجهی است؟ توجه یك پدر است و یك پسر بزرگتر و یكی هم بچه‌شیرخوار ولی الان هنوز هم شیرخوار است، خب شیرخوار در آن زمان بود حالا اصلًا هزاروچهارصد سال گفتن غلط است چون این بحث بحث زمانی نیست چون در زمانی كه این طفل را به شهادت رساندند عبداللَه رضیع این چندماهه بود خب بسیار خب، ولی هنوز این چندماهه باقی مانده است این مدتی كه در عالم برزخ را طی كرده در همان چند ماهگی است؟ در همان استعداد محض حركت نكرده ترقی نكرده؟ فعلیتی برای وی بوجود نیامده؟ این كه اتلاف است، این كه اتلاف عمر و سرمایه است اینكه اتلاف هدف و غایت از خلقت است كه یك نفر در این دنیا می‌آید و استعداد دارد كه او علی‌اكبر دیگری بشود خب سیدالشهداء یك بچه فرزندشان حضرت سجاد بود كه او مقام امامت داشت ویكی حضرت علی‌اكبر بود كه تالی تلو امام بود و یكی هم فرض كنید همین عبداللَه رضیع خب این عبداللَه رضیع الان نمی‌گوید به من ظلم شد من چرا نباید به این مقام برسم حالا امامت دوازده تا است و ما هم آن برادرمان كه علی بن الحسین حضرت سجاد است و كاری نداریم آن مساله‌اش جدا است و آن امام است چرا ما به آنجا نرسیدیم؟ چرا نباید به آنجا برسیم؟ چرا نباید این فعلیاتی كه پیدا شده سی و چند سال این حضرت علی‌اكبر در پیش پدر و عمو و اینها بوده و حضرت علی‌اكبر در پیش امام حسن هم بوده و در تحت تربیت امام حسن هم بوده در زمان امامت امام حسن و بعد خب منتقل می‌شود چرا من نباید اینطور باشم؟ چرا من باید از این دنیا بروم؟ این خلاف این مساله است اصلًا ما كاری به ظلم نداریم ما به این جهت كار داریم كه بالاخره این هدف و غایتی كه از تحقق خلقت در یك همچنین موجودی كه استعداد و قابلیت برای رسیدن به این مقامات را دارد چرا محقق نشده؟ الان ما می‌رویم نگاه می‌كنیم می‌بینیم در اینجا می‌گوییم یك بچه‌شیرخواری در اینجا هست حتی اگر خب بالاخره بچه كه بدنش بزرگ نمی شود الان اگر قبر را نبش كنند آن بدن را ببینند آن بچه هم هست و در همان‌جا است نگاه ما یك نگاه فرد عامی است، نگاه فردی كه حقیقت نفس را حقیقت فصل را فقط در بدن عنصری می‌بیند، خب بدن عنصری كه فصل نیست این كه لحم است، اینكه عظم است، اینكه فصل نیست، فصل یك حقیقت مجرده است كه آن هیچ ارتباطی با آن شیء خارج ندارد، آن شیء خارج یك وقتی فرض كنید كه وقتی به دنیا می‌آید و یك كیلو وزنش است وقتی هم كه از دنیا به سن شبابی و ریعان عمر و شباب و اینها می‌رسد فرض كنید صدو چهل كیلو وزنش می‌شود وقتی هم كه می‌رسد به شیخوخیت برمی‌گردد پنجاه كیلو یا شصت كیلو وزنش می‌شود خب این فصل ناطقه‌اش در اینجا تغییر پیدا كرد یعنی وقتی كه شما یك فردی را كه الان صد و چهل كیلو وزنش است شما باهاش صحبت می‌كنید این آمد رژیم گرفت و وزنش را به هفتاد رساند یك دفعه فصل ناطقه‌اش نصف می‌شود و شما نفسش را، فصل او را شما دیگر نصفه می‌پندارید می‌گویید نصف حرفهایم را می‌فهمد این دیگر از خنگی درآمده تازه رفته رژیم گرفته یك مقداری مخش باز شده ناطقه‌اش یك مقداری تازه رشد كرده بالا رفته و مطالب را بهتر می‌فهمد خب اینكه الان در اینجا با رژیم از دست داد و فردا با چند تا پلو و خورشت دوباره به دست می‌آورد خب اینكه نفس ناطقه نیست اینكه فصل نیست الان ما دیدگاهمان نسبت به افراد، دیدگاه دیدگاه عوام است می‌رویم نگاه می‌كنیم ای داد ای عبداللَه رضیع تو را كشتند و الان تو بچه هستی و دلم به حالت بسوزد در حالی كه این الان برای خودش عارفی شده این الان برای خودش یك ولی خدایی شده در آنجا تالی تلو حضرت علی‌اكبر شده هیچ تفاوتی در آنجا ندارد.

 چرا باید دیدگاه ما در آن دیدگاه محقّرانه و كوتاه و متنازل عرفی باقی بماند؟ چرا ما نباید دیدگاهمان در این چیزها تغییر پیدا كند؟ ما این را در حالات بزرگان نسبت به این گونه موارد می‌دیدیم و مشاهده می‌كردیم در این زیارات، در این جاهها و در این امكنه و اینها دیدگاه آنها را در این مقام و دیدگاه آنها را نسبت به آن ما كاملا مشاهده می‌كردیم.

 عرض كردم خدمتتان یك روز در یك جلسه‌ای بودیم خیلی از افراد معممین تهران بودند همه صاحب لحیه بودند و امثال ذلك و من بیست و دو سالم بود معمم شده بودیم تازه عمامه گذاشته بودیم هنوز لحیه پیدا نكرده بودیم خلاصه در آن مجلس بودیم و یكی از این آقایان كه فوت كرده راجع به كلام یكی از افراد كه حرفش حرف درستی بود و آن مساله‌ای كه آن شخص مطرح می‌كرد حرف اشتباهی نبوده و به مشی و مرامش كاری نداریم ولی مطلبی را كه نقل می‌كرد مطلبش مطلب صحیحی بوده و آن هم از دنیا رفته در تهران هم مجالسی داشته اهل علم نبوده ولی مجالسی داشته، او از قول او نقل می‌كرد و به طعنه این مساله را مطرح می‌كرد كه بله فلان كس گفته است كه حضرت رقیه معلوم نیست كه او از یك پیغمبر الهی مقامش الان پایین‌تر باشد و این خیلی تعجب می‌كرد و بقیه هم او را تأیید می‌كردند آخر جالب اینجاست كه بقیه هم تأیید می‌كردند و تقریبا سی نفر در آن مجلس بودند و تأیید می‌كردند و همه هم ریش‌ها سفید، ریش سیاهشان ما بودیم آن هم كه نداشتیم فقط یكی دو سانت بیشتر نبود با ریش یكی دو سانت نمی‌شود كار پیش برد، نمی‌شود كاری كرد ریش خودش خیلی مساله است للهیكل قسط من الثمن و خیلی با تعجب! می‌گفت آخر این چه حرفی است كه ایشان می‌زند؟! آن مقام وحی دستش را هم اینطوری می‌برد بالا آن مقام وحی و مقام نزول جبرائیل كجا خب بله ما احترام می‌گذاریم گفتم خیلی ممنون می‌خواستید آن را هم نگذارید یك دفعه هاج و واج ماندند كه این نخود وسط آش دوباره آمد اظهار لحیه‌ای كرد و گفتم می‌خواهید او را هم نگذارید بعد همین‌طوری ماند كه به ما چی بگوید؟ بعد من آمدم این قضیه را برای مرحوم آقا نقل كردم و عرض كردم او از دنیا رفته همان شخصی كه از قول او نقل می‌كرد در تهران مجالسی داشته و از دوستان مرحوم آقا و آقای انصاری بود و فوت كرده ایشان گفتند: چه اشكالی دارد؟ ـ خیلی راحت ـ چه اشكالی دارد؟ چه اشكالی دارد كه حضرت رقیه كه دختر سیدالشهداء است این مقامش بالاتر از آنها نباشد؟

 ما دیدگاهمان به حضرت رقیه دیدگاه یك دختر است، یك دختربچه است ولی اگر آن در این دنیا حیات پیدا می‌كرد و در تحت تربیت بود و در زیر سایة امام علیه‌السلام آن مراتب فعلیت را طی می‌كرد چرا نمی‌رسید چه دلیلی داریم؟ ببینید چقدر راحت ما اینطوری می‌كنیم آن مقام وحی خیلی رفت بالا این قضیه مقام وحی كجا و مثلًا حضرت رقیه كجا؟ نه آقا جان نه این حرفها نیست معلوم نیست كه اگر الان حضرت موسی و عیسی‌ای زنده بودند به زیارت حضرت رقیه نمی‌رفتند و بلكه هر روز هم می‌رفتند و هر روز از او استدعای تقرب الی‌اللَه را ازید فازید می‌خواستند حالا كی این حرفها را زده؟ حالا چون این دختر امام حسین و در سن سه سالگی است تمام شد یا اینكه مطلب خیلی بالاتر از این حرفهاست.

 ما نفس ناطقه را و فصلیت را فقط منحصر در یك نمود خارجی گرفتیم و بعد در آن حقیقت درماندیم اگر آن فصل ناطقه را فصلی بگیریم كه بدانیم آن مربوط به وجود خارجی نیست بلكه یك تعینی برای خودش دارد جدای از این به این اشتباهات مبتلا نمی‌شویم ببینید چقدر مطالب فرق می‌كند چقدر دیدگاههای انسان فرق می‌كند واقعاً خدا رحمت كند این صدرالمتالهین را كسانی كه اینها را نمی‌خوانند به این مطالب گیر می‌افتند و دچار می‌شوند البته بخوانند و بفهمند و به كار بیاندازند صرف خواندن نیست و چقدر این مطالبی كه خب هست فكر انسان را باز می‌كند و فهم انسان را باز می‌كند و انسان را نسبت به آن واقعیات روشن می‌كند و در مسائل عملی انسان هم تأثیر دارد.

 تلمیذ: شما قبلا آورده‌اید كه اشراف پیامبر بعد از مرگ بیشتر می‌شود توجیه این مطلب چگونه است؟

 استاد: نسبت به میل خود نفس ناطقه درست است نفس ناطقه یك حقیقت مجرد است ولی آن حقیقت مجرد محدود است به یك حدودی مطابق با تعلقش به نفس كه تعلقش به بدن و تعلقش به نفس دانیه كه آن متعلق بدن است این یك سری محدودیت‌هایی را كه دارد آن جنبة فعلیت و آن جنبة تجرد را آنطوری كه باید و شاید كه نسبت به خودِ آن بكارگیری اقتضائاتِ خودش آنطور كه باید و شاید ندارد، ببینید خود این تعلق نفس نسبت به بدن خودش یك سری محدودیت‌های را ایجاد می‌كند شما وقتی كه دلتان درد می‌كند با آن دل درد بخواهید نماز بخوانید حضور قلبتان بیشتر است گرچه حالا به مقام عرفان هم برسید و به مقام فنا و بقاء هم رسید وقتی دل درد می‌كند این دل درد بالاخره برای انسان نسبت به وضعیت یك محدودیتی می‌آورد، وقتی كه انسان در این دنیا یك اشتغالی دارد آن اشتغال یك محدودیتی خواهی نخواهی خواهد آورد و این لازمة این تعلق نفس به بدن است وقتی كه نفس این تعلقات را از دست داد دیگر نه دل دردی دارد نه سردردی دارد، نه بگیر بگیری دارد، نه تشویشی دارد نه دغدغه‌ای دارد كه الان فلان چیز چه خواهد شد؟ همین تعلق نفس ناطقه به بدن او را از دایرة انبساط تام و دایرة بهجت تام بیرون می‌آورد و او را محدود به بعضی از حدود وجودیه و لوازم وجودیة این دنیا می‌كند چون در این دنیا محدود به این امور هست، آن وضعیت انبساط تام را خواهی نخواهی نخواهد داشت.

 تلمیذ: ...

 استاد: ببینید بحث ارشاد و اینها این یك بحثی است كه مربوط به اطلاع انسان می‌شود، نسبت به آن احكام كلیه، احكام تكلیفیه و انطباقش با موجودات خارجیه در هر زمان و در هر مكانی این یك بحث است، یك بحث دیگر بحثی است كه خود صفات ربوبی و اسماء ربوبی آیا دارای محدودیت هستند یا نیستند، آن یك مطلب دیگر است الان من در اینجا فرض بكنید كه در این اتاق هستم الان من در این اتاق هستم آنچه را كه الان در این اتاق می‌بینم آیا واقع هست یا نیست؟ الان بیرون از این اتاق نیستم ولی آنچه كه در این اتاق است این اتاق الان محدود به یك دیواری در آنجا و یك دیواری در اینجا و این دو یك مستطیلی است كه این دوازده متر و این هم شش متر و شانزده یا هفده‌متر مساحت این اتاق است خبری از آن صحن فیضیه ندارم كه آن صحن فیضیه الان چه خبر است؟ آنچه را كه نسبت به این اتاق الان هست گرچه من بیرون نرفتم و اطلاع وسیع‌تری نسبت به فضای این مدرسه و فضای سبز، درخت‌هایش، حوضش، آبش، باغچه‌ها و اینها ندارم ـ مثال دارم می‌زنم ـ ولی آیا نسبت به آنچه كه در این اتاق هست آیا جاهل هستم یا عالم هستم؟ صحبت ما در این است كه آنیكه می‌گوید جغرافیا در محدوده این اتاق ما داریم صحبت می‌كنیم آن كسی كه الان در این اتاق است فرقی نیست بین اینكه این كاغذ در اینجا باشد یا اینكه این كاغذ در این طرف این دستگاهها باشد در هر دو طرف دارد این كاغذها را می‌بیند این كاغذ الان در اینجاست بعد آمد آمد حركت كرد آمد رفت رسید به اینجا این چه كاری به صحن فیضیه دارد؟ ارشادی كه یك ولی خدا دارد می‌كند نسبت به مطالبی كه در این عالم وجود اتفاق می‌افتد و نسبت به حقایقی كه بعد هست و مطالبی كه هست و اشرافی كه بر نفوس دارد و انس و استعدادهای كه بعد پیدا می‌شود و منطبق بر آن سعه ها و استعدادها باید تكلیف بیاورد همة اینها آن چیزی است كه شما در این اتاق دارید می‌بینید این چه فرقی در اینجا وجود دارد؟ چه جهلی در اینجا وجود دارد؟ حالا نسبت به فیضیه بنده اطلاع ندارم نسبت به صحن به این اتاق چه ربطی دارد؟ آنچه را كه در این اتاق است الان ایشان در اینجا نشستند ایشان در اینجا نشستند همینطور یكی یكی و بعد به اینها ختم می‌شود این از افرادی كه در اینجا هستند كتابهایی كه دارند مسائلی كه در اینجا هست سنگی كه هست ساعتی كه هست، در این محدودة این اتاق آیا جهل وجود دارد یا ندارد؟ پیغمبر این است

 تلمیذ: ...

 استاد: مساله اشراف ببینید صحبت اینكه اشراف بیشتر است اشراف چیست؟ آیا اینكه اشراف بیشتر است از محدودة تربیت خارج است یا نه؟ آن اشراف بالاتر به آن میزانِ برای تربیت و علم چه ارتباطی دارد؟

 تلمیذ: ..

 استاد: ببینید اطلاع بر مشیت در هر دو جا هست و یكسان است اینطور نیست كسی كه از اینجا برود در جای دیگر آن احاطه‌اش یك مرتبه بالا برود و یك امر جدیدی پیدا بشود احاطه‌ای كه فرد نسبت به مشیت پیدا می‌كند این احاطه به رفع مانع و رفع حاجب است، مثال كه برای شما زدم این مثال مثال خوبی بود ببینید شما الان در یك حالت توجهی الان هستید علم شما استعداد شما، هوش و ذكاء و آن به اصطلاح خصوصیات نفسانی شما برای ادراك علوم یك محدودیت خاصی دارد و در آن محدودیت شما می‌توانید از علوم استفاده كنید تا جایی كه آن محدودیت‌ها به شما اجازه بدهد این هست یا نیست؟ این آمادگی را هركدام از ما داریم كه با توجه به آن استعدادی كه داریم به آن فهمی كه داریم و به آن چیزی كه داریم بتوانیم كتاب اسفار را كه باز می‌كنیم بتوانیم بفهمیم، فصوص محی‌الدین را كه باز می‌كنیم بتوانیم بفهمیم مساله ریاضی را نگاه می‌كنیم بتوانیم حل بكنیم درست شد اینها همه بستگی به آن میزان و قدرتی است كه هر شخصی یك مقداری از آن میزان و قدرت را دارد یكی حالا این مساله ریاضی را در یك ساعت حل می‌كند یكی در نیم ساعت حل می‌كند و یكی هم در یك دقیقه حل می‌كند درست شد همة این سه مرتبه كه در اینجا هست بر حسب این موقعیتی كه دارند بر آن حسب موقعیت اینها می‌توانند به این مطلب دسترسی پیدا بكنند آن كسی كه مسالة ریاضی را در یك ساعت حل می‌كند بواسطه رفتن از این دنیا به آن دنیا یك دفعه به نیم‌ساعت تبدیل نمی‌شود آن باز همان یك ساعت است آنی كه در نیم‌ساعت حل می‌كند بواسطة رفتن در این دنیا یك دقیقه نمی‌شود باز همان نیم ساعت است آنی كه یك دقیقه حل می‌كند باز همان یك دقیقه است پس فرقش چیست؟ فرقش اینجاست شما كه در اینجا الان این مساله ریاضی را در نیم ساعت حل می‌كنید در چه شرایطی حل می‌كنید؟ در شرایطی كه سردرد نداشته باشید، در شرایطی كه غذا زیاد نخورده باشید اما اگر یك كله‌پاچه با سه تا نان سنگك نمی‌دانم صبح تناول فرموده باشید نه تنها مساله ریاضی را حل نمی‌فرمائید بلكه سلام و علیك به رفیقتان را هم یادتان می‌رود شیخ را سید می‌بینید و سید را شیخ می‌بینید چشمهای یك طور دیگر دارد كار می‌كند، قاعده مساله ریاضی حل كردن نان و پنیر خوردن است به مقدار كم نه یك كله‌پاچه و امثال ذلك، شرایط برای این استعداد برای نیم‌ساعت را دارید ولی استعداد كی بروز می‌كند؟ وقتی كه سردرد نداشته باشید دل‌درد نداشته باشید عرض كنم حضورتان گرفتاری نداشته باشید خبر بدی به شما نرسیده باشد اشتغال فكری نداشته باشید این مجموع این مطالب كه اگر رفع بشود مزاج و فكر در شرایط آماده برای حل باشد شما این مساله ریاضی را نیم ساعته حل خواهید كرد درست شد این را می‌گویند استعداد نفس ناطقه برای حل این مساله و این مطلب علمی حالا اگر شما آمدید و همین كه می‌خواهید مساله را حل كنید دل‌درد گرفتید قرص معده را یادتان رفته بود بخورید چی می‌شود؟ حل نمی‌شود این است قضیه، آن پیغمبر و اولیاء خدائی كه در این دنیا هستند همان‌هایی هستند كه در همان مرتبه‌اند یا یك دقیقه حل می‌كنند یا نیم ساعته حل می‌كنند یا یك ساعته یا ده ساعته یا صدساعته، آنجا چیزی اضافه نمی‌شود یعنی رسول خدا كه الان از این دنیا رفته اشرافی كه هست نه به معنای این است كه بر مصلحت واقعیه اشراف دارد و در آن موقع نداشته نه اینكه در آن موقع كه در دنیا بوده عمرو را فرزند عادلی می‌دید حالا كه آمد در این دنیا می‌بیند فاسق است نه اینكه در آن دنیا كه بوده برای تربیت او یك دستور بوده حالا كه اینجا آمد بگوید من اشتباه كردم یك دستور دیگر بدهد تمام اینها چیست؟ همه باطل است آنچه را كه نفس رسول خدا نسبت به مقام مشیت و اراده پروردگار در دنیا می‌دید همان را الان در آخرت می‌بینید بدون هیچ كم و زیادی ولكن از باب اینكه خود نفس وجود در دنیا یك عایقی است خود نفس بودن در این دنیا یك عایق است خود نفس تعلق به بدن و امثال ذلك.

 مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند چه خبر است؟ چقدر در دنیا بمانیم این دنیا را هم دیدیم یا گرفتاری است یا قرض است یا مرگ است یا نمی‌دانم چی است یا غصه این است یا غصه آن است اینها را هم دیدیدیم دیگر برای چی بمانیم؟ ایشان اواخر عمر می‌فرمودند برای چی دعا می‌كنید كه گوسفند نذر می‌كنید و دعا می‌كنید كه من بهتر شوم دارید می‌بینید آقای آقاسیدمحمدحسین را باید برود از تهران برای ما دكتر به همدان بیاورد، دكتر قلب بیاورد، دكتر اعصاب بیاورد حالا خب كسی كه در آن دنیا می‌رود یك فشارخون و قلب و اعصاب دارد دیگر ندارد كسی كه در آن دنیا می‌رود دیگر گرفتاری و مرگ و میر اینها دارد؟ اینها را دیگر ندارد این عایق‌هایی كه از توجه نفس به آن سمت كم می‌كند و بواسطة تعلق نفس متوجه می‌كند این عایق‌ها همه برداشته می‌شود این را می‌گویند اشراف بیشتر، نه اینكه نسبت به خود مصالح خود فرد و مصالح خود شخص این الان طرز فكرش عوض می‌شود طرز برداشتش عوض می‌شود پس رسول خدا كه می‌رود در آنجا اصلًا در آنجا رب زدنی فیک تحیرا باز از اینجا بیشتر باز بخاطر همین مساله كه خود همین این ارحنی یا بلال مال كجاست؟ مگر پیغمبر به آن مقام نیست ارحنی یا بلال برای چی است؟ معنایش چیست؟ معنایش این است كه من رسول خدا حالم فرق می‌كند كه آیا تنها در كوه باشم و هیچ كس به من ارتباط نداشته باشد یا اینكه صبح هنوز از خواب بلند نشده در می‌زنند آن دوتا یابوی عمر و ابوبكر بلند می‌شوند تشریف می‌آورند در منزل و مطالب مطرح می‌كنند آنها نرفتند ابوعبیده جرّاح تشریف می‌آورد آنها نرفتند ابوسفیان شرف حضور پیدا می‌كند آنها نرفتند نمی‌دانم مغیره و فلان و این چیزها دق‌الباب می‌فرمایند صبح تا شب من باید بنشینم قیافة نحس این فرض بكنید ثمرة عالم خلقت را ببینیم عمر است و ابوبكر و ابوسفیان یك علی بلند نمی‌شود بیاید اینجا پیش من، این حال پیغمبر اگر فرض بكنید كه در آن وضعیت باشد یا در این وضعیت باشد یكی است؟ هیچ تفاوتی نمی‌كند؟ آنی كه الان مقام جمع و مقام بقاء را با ادراك توحید توأم كرده دلیل نمی‌شود بر اینكه بواسطة تعلق با نفس و بدن و با این مشكلات خود را در مضیقه احساس نكند یعنی هیچی هیچی اصلًا هیچ تفاوتی نیست اگر اینطور است پس ارحنی یا بلال یعنی چی؟

 اگر اینطور است پس «إِنَّهُ لَیغَانُ عَلَی قَلْبِی وَ إِنِّی لَأَسْتَغْفِرُ اللَه فِی کلِّ یوْمٍ سَبْعِینَ مَرَّةً»[[1]](#footnote-1) یعنی چی؟ آیا این «لَیغَانُ عَلَی قَلْبِی» الان هم هست؟ الان هم در آن دنیا استغفار هست؟ یا اینكه این «لَیغَانُ» تمام شد استغفار تمام شد؟ لازمة بودن در این دنیا خبر بد شنیدن است، این خبر بد شنیدن در آنجا نیست لازمة بودن در این دنیا دل درد و سردرد و پادرد است این دل‌درد و اینها در آن دنیا نیست.

 تلمیذ: ...

 استاد: خب اینها همه بوده بله بعد از رحلت نه اینكه رفته بالا آن بعد از رحلت تأثیرش را گذاشته بعد از رحلتی كه این قضیه هست آن در همان زمان حیات تأثیرش را گذاشته، چون برای آنها قبل و بعد معنا ندارد اینطور نیست كه چون بعد اتفاق بیفتد پس آن موقع بایستی مثل اینكه فرض بكنید یك نفر از دنیا می‌رود یادش می‌رود كه برای این بنده خدای رفیقش صلای لیله‌الدهر بخواند بعد از یك هفته یادش می‌آید می‌گویند همان موقع بلند شو بخوان نباید بگویی كه یادم رفته آن صلای الیل الدهر یك هفته دیگر كی ثوابش را به همان دادند؟ همان موقع كه از دنیا رفته این را آن موقع بهش می‌دهند چون در آن دنیا ملكوت فعل خارجی، آن فعل مشمول قاعدة زمان و متدرج الحصول است ملكوتش كه مشمول این نیست ملكوتش الان هست آن ملكوت الان هست فعل خارجی آن یك هفته بعد باید اتفاق بیفتد یك دقیقه این طرف و آن طرف هم اتفاق نمی‌افتد ولی ملكوتش، مثالش، اثرش، معنویتش، باطنش الان است و الان است و یك میلیارد سال قبل است و اصلًا مافوق زمان است و اصلا یك میلیارد سال قبل اصلا این تعابیر، تعابیر به اصطلاح عامیانه است، ملكوت هیچ وقت دائر زمان نیست فعلی كه من انجام می‌دهم آن فعل باید یك هفته دیگر در روز فلان در ساعت فلان و در دقیقة فلان باید اتفاق بیفتد ولی آن ملكوتی كه مترتب بر این است چون فرض بر این است كه فعل هم اتفاق می‌افتد نه اینكه اتفاق نیفتد یك وقت توانست پس اصلا نمازی نخوانده فرض این است كه نماز خوانده خواهد شد و متعهد خواهد شد حالا اگر به ما بگویند كه آقا فرض كنید این فعل كه انجام نشده چطور اثرش یك هفته قبل است خب اثر مربوط به ملكوت است و اینها را شما باید به این آقایان بفرمائید كه بعد از این بحث ما است این آقایانی كه در بحث ما می‌آیند و اشكالاتی كه وارد می‌كنند بحث اصول، اینها را باید به آنها بفرمائید كه چطور چیزی را كه در عالم تحقق ندارد انشاء مولا به آن تحقق پیدا می‌كند كه حالا انشاءاللَه تتمه‌اش برای بعد.

 تلمیذ: ...

 استاد: عالم دنیا همین است عالم دنیا چیست؟ عالم دنیا سنگ است و چوب است و فرش است و استكان و نعلبكی و اینها این عالم عالم دنیاست مگر غیر از این چیز دیگری هم هست این می‌شود عالم دنیا بقول امروزی‌ها ماده را هرچی بوده رفتیم كشف كردیم ماتریال را هم به دست آوردیم و چیزی ته‌اش نمانده دیگر و هرچی بود دیدیم، خب این عالم دنیا این است یك بهار داریم و یك تابستان و پاییز و زمستان، درختش این است و درخت به بالا می‌رود در زمین فرو نمی‌رود، بعضی‌ها به جای اینكه بالا بروند در زمین فرو می‌روند اینها چیزهایی است كه در دنیا دیدیدیم و هرچی هم بگذرد همین است صد سال پیش همین بوده پانصد سال پیش هم همین بوده و بعد هم همین خواهد بود آن مرتبه‌ای كه مراتب علم و ادراك مربوط به عوالم كلیه و بروزات اسماء و صفات است در عوالم مجرده لذا امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: آن سعه و عظمت عالم دنیا نسبت به عالم برزخ مثل قطره‌ای است به دریا برای همین است بخاطر محدودیت است یعنی این عالم دنیا با این همه سعه‌ای كه دارد كه تاكنون كشف نشده است و هیچ‌گاه كشف نخواهد شد آن سعه‌ای كه دارد نسبت به عالم مثال مثل یك قطره است نسبت به دریا خب اضافة بر این چه چیزی را انسان می‌تواند به دست بیاورد؟ چه نقطة مجهولی را در اینجا می‌تواند بدست بیاورد؟ آنچه را كه در آن رسول خدا در مقام رب زدنی فیک تحیرا می‌فرمایند مربوط به آن علم كلی است آن مربوط به علم كلی و ظهورات علم كلی است كه آن ظهورات و بروزات علم كلی حتی ممكن است در آن عالم خارج تحقق پیدا نكند همة اینها در نفس رسول‌اللَه تحقق پیدا می‌كند عالم خارجش همین است آن علم كلی موجب نمی‌شود این درخت سروی كه الان در اینجا است و سه متر قدش است شش متر بشود این همین سه متر خواهد بود، سنگی كه در آنجا هست تبدیل به برلیان نخواهد شد همین سنگ خواهد بود آن آجری كه من الان دارم می‌بینم در این دیوارها و اینها این آجر تبدیل به خشت طلا نمی‌شود این آجر تا آخر همین آجر است آن علمی كه در نفس رسول‌اللَه ظهور پیدا می‌كند آن غیر لایتناهی است و هرچه هست او است آجر كه چیزی نیست آجر آجر است شما می‌اندازید كنار، حتی بهشت و اینها هم در آن مقام وجود ندارد جنه‌الفردوس هم حتی در آن مقام‌ها نیست اینها همه ظهورات خارجی است آنها همه ظهورات نفس است ظهورات خارجی كه وجودش مشخص است اصلًا در ظهورات خارجی خود رسول اللَه مفیض است پس چطور ممكن است بگوید رب زدنی فیک تحیرا خود او مفیض همین علم است در خارج و مظهر اوست در عالم خارج در همه مراتبش ماده باشد، مثالش باشد و سایر اینها، آن وقت آن روایتی كه امام باقر علیه‌السلام امام صادق می‌فرماید: «إِنَّ اسْمَ اللَه الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً أُعْطِی مُحَمَّدٌ ص اثْنَینِ وَ سَبْعِینَ حَرْفاً وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ»[[2]](#footnote-2)

 به آن اسم واحد همان مقام ذات است كه رسول اللَه آن را رب زدنی فیک تحیرا می‌كرد یعنی ما مظهر هفتاد و دو اسم هستیم در مقام انشاء و در مقام ظهور و در مقام تفصیل، تفصیل آن مراتب اصیل، اما آن اسمی كه تمام اینها از او نشأت می‌گیرد آن اسم همان حقیقت ذات لایتناهی است كه همه اینها از اوست و همة ائمه و اولیاء به آن سمت توجه دارند آن چیزی است كه در ظهور قرار می‌گیرد در بروز قرار می‌گیرد آن رب زدنی فیک تحیرا به آن یك اسم برمی‌گردد

 تلمیذ: ...

 استاد: یعنی از باب همین نفس هویت است نفس هویت و تعین است اسم در اینجا به معنای تعین و تشخص است گرچه آن تشخص تشخص بدون ظهور باشد.

 تلمیذ: ...

 استاد: خب همین هم جزء برنامه ماست من گفتم برای هر كسی برنامه خاص است لذا عرض كردم كسی كه در این دنیا كار نكند آنجا بهش نمی‌دهند می‌گویند سهمت را در آن دنیا خراب كردی برای شخصی این دنیا بیست‌سال است می‌گویند بیست‌سال به اینجا دادیم بقیه را آنجا كمكت می‌كنیم برای یك شخصی سی‌سال است برای یك شخصی هفتاد سال است برای یك شخصی پنج‌سال است هیچ اینها تفاوتی در این قضیه ندارند این هیچ تفاوتی اینها در قضیه ندارند یعنی آن در پرونده‌اش پنج سال در اینجا نوشته شده است این پنج‌سال را باید در اینجا فكر كند یك روز از این پنج‌سال نباید كم بشود اگر پنج‌سال كم بشود از كیسه‌اش رفته، گرچه یك بچه پنج‌سال چیزی نمی‌فهمد ولی به همین مقدار بودن در این دنیا ظرفیتی پیدا می‌كند برای آن طرف در روایات هم داریم «فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّکمْ لِمَقَرِّکم»[[3]](#footnote-3)

1. مستدرک ج ٥ ص ٣٢٠ [↑](#footnote-ref-1)
2. کافى ج ١ ص ٢٣٠ [↑](#footnote-ref-2)
3. بحار ج ٧٠ ص ٨٨ [↑](#footnote-ref-3)